

محمد قراگوزلو

ده سال از خاموشی رفیق نازنین و استاد صمیمی ما احمد شاملو گذشت و ما که از نوجوانی با شعرهای او عاشق شده ایم، با سروده هایش به مصاف دشمنان زحمت کشان رفته ایم و... با وجود استوارش قوت قلب گرفته ایم و بالیده ایم و درخشیده ایم و وزیده ایم، سال به سال قاطعیت غیاب او را در غایت دل تنگی ناباورانه می پذیریم و به این شعر لورکا - که با ترجمان و صدای جانانه احمد جان شاملو جاودانه شده است - ایمان می آوریم که:

زادش به دیر خواهد انجامید

خود اگر زاده تواند شد مقاله یی که در پی می خوانید برای نخستین بار منتشر می شود. این متن در واقع بخش کوتاهی ست از فصل سوم کتاب غیر مجاز اعلام شده ی "من درد مشترک ام". طی چهار سال گذشته این کتاب چند بار با جرح و تعدیل فراوان مسیر "وزارت ارشاد" و خانه ی کوچک ما را رفت و برگشت. بی نتیجه.

نتیجه ی نهایی همان قضاوت اولیه ی بررس ناشناس کتاب بود: غیر مجاز. حالا دیگر از خیر چاپ این کتاب و چند کتاب دیگر از جمله رمان سیاسی عاشقانه ی "پرستو در باد" - که حکایتی ست از برخورد عشق و سیاست در میدان رقابت چپ چریکی و چپ کارگری - گذشته ام. باری فصل سوم کتاب "من درد مشترک ام" خود از چند بخش مسلسل و در عین حال مستقل شکل بسته است.

بخش اول، در نقد مداحان شاملو (ع. پاشائی) و نکوهش گران افراطی او (نادرپور).

بخش دوم، در نقد دموکراسی لیبرال آمریکائی از منظر شاملو و بلائی که باب داستان احسان یارشاطر و احسان نراقی - طی اقامت احمد در آمریکا - بر سر شاعر و کتاب کوچه آمده است.

بخش سوم، همین متن حاضر است که در این جا آن را به شدت فشرده ام. بخش چهارم، در نقد بیانیه ی نادر بهنام (لیبر سابق حککا) و سایر مواضع (این تشکیلات، با تاکید بر این نکته است که خلط جایگاه شاعری سوسیالیست و انقلابی با محمدعلی فردین و نادرپور و ادعای مبتذل ترجیح شهرت مادونا و جنیفر لویز بر محبوبیت شاملو و خزعلاتی از قبیل تعلق احمد شاملو به سنت های ملی. مذهبی؛ ناشی از "خلاصی فرهنگی" این "دوستان" و جهل اولترا مرکب است. خلاصی فرهنگی را از نوشته ی پریسا نصرآبادی وام گرفته ام) نگفته پیدا است که هر یک از سه فصل این کتاب خود می تواند کتابی مفصل و مستقل باشد.

هر چه کوشیدم مقاله از حجم فعلی، کوتاه تر و خلاصه تر نشد.

وهن شاملو از سوی اصلاح طلبان فون هایکی

در پانزده سال گذشته و به ویژه پس از غروب شاملو (1379) و متعاقب تحولات موسوم به جنبش دو خرداد 76 لیبرال های وطنی از طریق نشریات موسوم به اصلاح طلب تلاش گسترده یی را آغاز کردند تا مگر بتوانند از موقعیت ممتاز شاملو برای یارگیری و ارتقای گروه سیاسی خود بهره بگیرند. اما شاملو برخلاف انبوهی از "روشن فکران" مدعی ترقی خواهی از زمان تولد این جریانات رسانه یی (جامعه، توس، نشاط، عصرآزاده گان و...) هرگز درهای خانه ی کوچک خود را به روی آنان نگشود و تقاضای مکرر این افراد را برای مصاحبه بی پاسخ گزارد. با این همه اصلاح طلبان دوم خردادی بارها در رسانه های خود تیترهای مختلفی را به شاملو اختصاص دادند. نام مقالات و یادداشت های خود را از شعرهای او ک ش رفتند - بدون اشاره به نام شاعر- و در مرگ شاملو اشک تمساح ریختند. من از این حرکت فرصت طلبانه تا آن جا که امکان داشته است در کتاب خلاصه و موجز "چنین گفت بامداد خسته" - بدون هرگونه نقد و داوری - سخن گفته ام و ترجیح می دهم دیگر وارد آن پرونده نشوم. اما گویا لیبرال های ما قصد ندارند دست از سر شاملو بردارند. ظاهر قضیه چنین است که بورژوازی لیبرال وطنی به قصد بی اعتبار کردن شاملو - یا کسب وجهه برای خود - برای چندمین بار و این دفعه به نحوی مذبحانه به ریسمان احمد شاملو آویزان شد. اصلاح طلبان فعال در عرصه ی سیاسی پس از شکست دوم خرداد با تلاش فراوان یکی دو رسانه ی پر سود را قبضه کردند و به رسم اسلاف خود همزمان با تخطئه ی مشی چپ چنان به مصادره و تخریب شاملو برخاستند که

به راستی شگفت‌انگیز است. پنداری آنان می‌خواهند انتقام همه‌ی دشنام‌هایی را که شاملو نثار سرمایه‌داری کرده بود از طریق وارد آوردن دشمنه برگردانی شاعر تلافی کنند. هدف نهائی لیبرال‌های ما – که به اعتبار سرمایه‌ی کلان خود از بخش رسانه‌یی قدرت‌مندی برخوردارند – البته فراتر از تعرض به شاملو است. شاملو به عنوان یک روشن‌فکر سوسیالیست و آزادی‌خواه سکونی است که لیبرال‌های وطنی از طریق تهاجم هدف‌مند به آن؛ در واقع جریان چپ را هدف گرفته‌اند. همفکران رسانه‌یی احسان نراقی و هم‌قطاران ابراهیم یزدی، همسو با محافل سلطنت طلب داخلی و خارجی و هم‌نوا با نومحافظه‌کاران آمریکائی (در نشریه‌ی فارن افیر) به شیوه‌یی حساب‌شده به ترجمه و تبلیغ افکار فون هابک و هانتینگتون می‌پردازند و در نشریه‌شان (امثال شهروند امروز و غیره) به رسم تایم (TIME) از زبان یک نئولیبرال وطنی (موسا غنی‌نژاد) مدعی می‌شوند «غرب [آمریکا و انگلیس] هیچگاه ما را استثمار نکرده‌اند. بل که این ما بوده‌ایم که تلاش چند صد ساله‌ی آن‌ها را در کسب دانش و تکنولوژی به بهای ناچیز یک بشکه نفت غصب کرده‌ایم. پس در حقیقت این ما بوده‌ایم که آن‌ها را استثمار کرده‌ایم» از قرار براساس این استدلال غنی‌نژاد حمله‌ی آمریکا به عراق و افغانستان به دلیل تمایل مازوخیستی آنان به استثمار شدن صورت گرفته است. این جماعت به سرگماشته‌گی فردی موسوم به «مفتش فرهنگی» در شماره‌ی 23 مجله‌ی شهروند امروز حمله به روشن‌فکران چپ را در دستور کار خود قرار می‌دهند و به این بهانه احمد شاملو را هدف می‌گیرند. پیش از نقل مواضع موهن ایشان یک بار دیگر به تاکید و تکرار یادآور می‌شوم که نقد شعر و اندیشه‌ی شاملو و هر شاعر دیگری نه فقط ضروری است و به رشد و بلوغ فرهنگ اجتماعی ما یاری می‌رساند بل که در مقابل (هرگونه تقدیس شاملو و هر متفکر مبارزی به همان اندازه به بالنده‌گی فرهنگ و هنر لطمه می‌زند. باری مفتش فرهنگی لیبرال‌ها هم‌زبان با احسان نراقی و سایر مدافعان رژیم پهلوی چنین عقده‌گشایی می‌کند:

«حتا رادیکالیسم خفته در شعر مدرن – که شاعران آن را در تقابل با سلطنت پهلوی قرار می‌دادند – از عوارض و علائم شبه مدرنیسم پهلوی بود که در شعر شاعرانی چون احمد شاملو تبلور می‌یافت و آنان با وجود مرزبندی سیاسی در افق فلسفی و جهان‌بینی مذهبی (لانیسیزم) با این نظام سیاسی همراهی و همراه بودند.»

چنین وقاحتی که می‌کوشد جهان‌بینی سوسیالیستی شاملو را از طریق اپورتونیسم ژورنالیستی هم‌عنان با روی‌کرد «روحانیت‌سنیزی رژیم شاه» قرار دهد به همین اندازه هم بسنده نمی‌کند و ادامه می‌دهد:

«شعر مدرن در موضع‌گیری سیاسی گاه شعری انقلابی بود در نقد دیکتاتوری پهلوی و سرمایه‌داری دولتی و امپریالیسم غربی که بر ایران آن زمان تحمیل می‌شد. گروهی از شاعران در سطح مجادلات سیاسی می‌ماندند و به دلیل کوتاهی عمر و باختن جان (نه در مقام شاعر که در جایگاه چریک) موفق به فتح قله‌های شعری نمی‌شدند و بیشتر به سبب اعتقادات سیاسی خود به شاعرانی نامور تبدیل می‌شدند و گروهی دیگر گرچه از منظر شکاف سیاسی اپوزیسیون محسوب می‌شدند اما با برجسته کردن پیوند فکری خود با حکومت سعی می‌کردند از مزایای لائیک بودن بهره‌برند و حیات شعری خود را تا فتح قله‌های شعری ادامه دهند. خسرو گل‌سرخ‌ی شاخص گروه اول و احمد شاملو شاخص گروه دوم بود که نظام پهلوی در برخورد با آن‌ها در وضعیتی متناقض به سر می‌برد. از سوئی شاملو را همسو با خود می‌یافت و از سوی دیگر اختلاف‌نظر سیاسی با او را احساس می‌کرد.»

(سر مقاله‌ی شهروند امروز، سال 1386، ش 23)

انسان باید به لحاظ اخلاقی خیلی سقوط کرده و ساقط و سقط شده باشد که آن همه ستایش شاملو از مبارزان چپ ضد شاه را – از تقی ارانی تا مرتضی کیوان و احمد زبیرم – که هم از جنبه‌های قوی معرفت‌شناختی برخوردار است و هم به لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی معرف ادوار نکبت‌بار و تار روزگار پهلوی است نادیده بگیرد و شاملو را با رژیم پهلوی – به لحاظ لائیک بودن – همسو نشان دهد و تنها به یک «اختلاف‌نظر سیاسی» رضایت دهد! چیزی در حد اختلاف مهدی بازرگان و شاه. این نوع جهان‌نگری لیبرال‌های وطنی که سخت دست‌وپا می‌زند تا شاید اختلاف سیاسی افراد و گروه‌ها با حکومت دست‌نشانده‌ی شاه را ناچیز جلوه دهد البته چندان عجیب نیست. آنان (سران جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی) به این سبب که خود فقط اندک‌کدورت سیاسی با شاه داشتند و از «علی‌حضرت» تمنا می‌کردند که به مقام رفیع سلطنت رضایت دهد و به قانون اساسی عمل کند و کمی هم برای نشستن آن حضرات جا باز فرماید، لاجرم همه‌ی مبارزان ضد

سرمایه‌داری را هم کیش خود می‌پندارند. وقتی که احسان نراقی در سال 1386 طی یک سخن رانی در مشهد اسامه بن لادن را - که دست پرورده‌ی C.I.A است 1- بر ساخته‌ی مارکسیسم می‌داند، تکلیف از دوش کوتوله‌های لیبرال ساقط است.

مجریان رسانه‌ی سرمایه‌داری ورشکسته‌ی وطنی برای آن که به زعم خود تیر خلاصی به شقیقه‌ی شاملو بزنند، به ترزی سخت مکارانه به استقبال میلاد شاعر می‌روند و آستین‌ها را بالا می‌زنند و "جشن‌نامه‌ی احمد شاملو" را در آذر 1386 منتشر می‌کنند. آنان به همین مناسبت سرمقاله‌ی سخیف "زوال روشن‌فکری ادبی" را سر و سامان می‌دهند و به روشن‌فکران و نویسندگان چپ ضد لیبرال ایرانی می‌تازند و بلافاصله در مقاله‌ی تحت عنوان "پاسخ به پرونده‌سازی‌های یک مفتش فرهنگی" - از سوی کانون نویسندگان - جواب دندان‌شکن می‌گیرند.

جریان رسانه‌ی لیبرالیسم ایرانی که هر از چند گاهی یکی از رسانه‌های رنگی و پر زرق و برق را به تریبون سخن پراکنی‌های خود تبدیل می‌کند و از طریق تبلیغ دموکراسی لیبرال اندیشه‌های فاشیستی فون هایک و کارل پوپر را به خورد جامعه‌ی جوان ایران می‌دهد این بار از شانه‌های محمود دولت‌آبادی بالا می‌رود. لیبرال‌های ما که قبلاً و در جریان گردایش مسخره‌ی بی‌نام "کنفرانس برلین" دولت‌آبادی را آلت دست خود ساخته و او را تا حد مبصر یا ناظم یک کلاس شلوغ و پر هیاهو تنزل داده بودند، 2 یک بار دیگر وی را وارد صحنه‌ی نمایش موهنی می‌کنند و از حضرات آتش می‌خواهند تا در دم شعرهای انقلابی و ضد سلطنت شاملو ساز مرثیه‌ی کوک فرماید. دولت‌آبادی پاسخ به چنان دعوتی را لبیک می‌گوید و زبان به وهن شاملویی می‌گشاید که زمانی در ستایش از مبارزان دست از جان شسته سرودها سر داده بود. شاید به عقیده‌ی دولت‌آبادی مفهوم انسان مدرن (لیبرال) چیزیست در حد آدم سازگار با سلطنت شاه! از زبان خودش بشنوید که این گونه افاضه فرموده است:

«شاملو از آن چه کهنه و کهن سال بود بیزاری آتش را پنهان نمی‌داشت. پس چگونه در شعرهای میان‌سالی دچار خیال‌قهرمانی فردی شده بود؟ نه آیا قهرمانی امری بود مربوط به پیش از دوره‌ی جدید - صنعت و دنیای نو؟ اکنون من... آیا مجاز هستم که این پرسش را عنوان کنم - ای بسا برای آینده‌گان - که آیا این کافی است که نبض زنده‌گی دوره‌های متناوب عمر و زنده‌گی زمانه‌ی یک شاعر در شعر او بتپد؟ آیا نمی‌توان حد توقع خود را بسی فراتر برد و انتظار داشت که شاعری توانا و برجسته خوب تر خواهد بود اگر بتواند در عین ثبت تپش زنده‌گی در بیان خود بیش از آن بر فراز وقایع قرار بگیرد که در دام افسون مضمون شعر خود نیفتد؟ از جمله در دام حماسه‌ی قهرمانی فردی که رفتارش واکنش گونه است؟» (شهروند امروز 18 آذر 1386 ش 28، ص: 72)

دولت‌آبادی دقیقاً به همان سوئی می‌غلطد که گرداننده‌گان کارگزارانی و سرمایه‌سالار شهروند امروز برایش تدارک دیده‌اند. جماعتی که برای تخریب جانفشانی‌های چه‌گوارا و ویژه‌نامه در می‌آورند، معلوم است که از دولت‌آبادی چه می‌خواهند. نفی مدایح بی‌صله‌ی شاملو. رد ستایش قهرمانی مبارزان، به بهانه‌ی نقد سنت‌گرایی. دولت‌آبادی نه آن قدر جامعه‌شناسی خوانده است که تضاد اصلی جامعه‌ی سرمایه‌داری (کار - سرمایه) را با تضاد سنت - مدرنیته مخدوش نکند و نه آن قدر به پیچیده‌گی‌های مناسبات سیاسی جناح‌های حاکمیت وارد است که آلت دست جناح لیبرال نشود (کما این که در انتخابات دهم شد، آن هم به جانب‌داری از میرحسین موسوی!). و نه این قدر می‌داند که به قول رفیقی "تصور وقوع انقلاب کارگری (سوسیالیستی)، حتا تصور پیشروی کارگران در چارچوب همین نظم موجود بدون قهرمانی‌های جمعی و فردی تنها نشانه‌ی خوش‌باوری احمقانه می‌تواند باشد." آیا شعری در ستایش تقی‌ارانی نمایانگر "کهنه"‌گرایی شاعر است، چنان که دولت‌آبادی مدعی شده است؟ روی دیگر توقع و برداشت دولت‌آبادی می‌تواند دل‌سوزندان برای به هلاکت رسیدن سرلشکر فرسیو یا کم شدن سود فلان سرمایه‌دار باشد. اگر آن بخش از غزل‌های حافظ که فی‌المثل از سال 754 تا 758 هـ.ق در نقد خُم‌شکنی‌های مبارزالدین محمد مظفر شکل بسته در قالب یک مضمون‌سازی ساده و کنایه به "محتسب" باقی مانده و به دوران ما نرسیده است، می‌توان همین قضاوت را نسبت به شعرهای ابراهیم در آتش و دشنه در دیس شاملو نیز تعمیم داد و شاعر را به دوران سنت و پیش‌صنعت و ما قبل "دنیای نو" عقب راند. احتمالاً منظور دولت‌آبادی از "دنیای نو" همان سرمایه‌داری لیبرال است و...! در متن دفتر دوم از همین مجموعه و ضمن تحلیل گوشه‌ی بی‌از شعرهای اجتماعی شاملو گفتیم که

او همچون حافظ علاوه بر ثبت کلیات وقایع اتفاقیه‌ی روزگار خود و پیشبرد رسالت شهادت دادن به تاریخ، وظیفه‌ی شاعرانه‌اش را در متن همین شعرهای به اصطلاح "مناسبت‌وار" نیز اعتلا داده است. چنان که فی‌المثل شعرهای نازلی سخن نگفت، ساعت اعدام، شبانه‌ها (اگر که بیهده...)، "میلاذ آن که عاشقانه..."، "شکاف" و... از حماسه‌ی قهرمانی یک فرد خاص و حقیقی فراتر رفته و به ستایش تمام قهرمان‌های ستم ستیز تعمیم یافته است. معلوم است که نبض زنده‌گی یک شاعر باید در متن زمانه و زنده‌گی او بتپد. اگر چنین نبود آبخار حافظ تا مرداب عنصری و عسجدی و معزی و فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی سقوط می‌کرد. هنر حافظ و شاملو - علاوه بر شاعرانه‌گی شعرشان - در آزاده‌گی و تعهد و التزامی است که تفسیر دولت‌آبادی از درک آن عاجز است. 3 نسخه‌ی تجویزی شعر دلپذیر دولت‌آبادی به غایت می‌شود فریدون توللی یا نادرپور که اگرچه دوران تلخ و سیاه سال‌های پس از کودتای 28 مرداد را تجربه کرده‌اند و شاهد شکنجه و آزار مبارزان بوده‌اند اما هنر شاعرانه‌شان در نبض مرگ زده‌ی "رُمانتیسیم دربار پسند" متوقف مانده است. بی‌چاره دولت‌آبادی! که روزگار سپری نشده‌ی آرمانی‌اش در دنیای صنعتی خفه شده است!

نفر بعدی که لیبرالیسم وطنی به میدان شهروند امروز می‌فرستد آدمی است به نام بهمن شعله‌ور که پُست و مسوولیت سابق یا اسبق خود را - در زمان آریامهر - "دبیر اقتصادی پیمان سنتو در آنکارا" بین سال‌های 1965 و 1967 معرفی می‌کند. در آن زمان که جناب شعله‌ور در "کریدور مقام محترم اقتصادی" میان تهران و آنکارا آمد و شد داشتند یعنی چهار، پنج سال پس از "انقلاب اقتصادی" و صد درصد "سفید شاه و ملت"، بورژوازی نوکسیه‌ی ایران با همکاری قدرت‌های منطقه‌یی وابسته به امپریالیسم آمریکا، از جمله ترکیه و پاکستان مشغول تثبیت موقعیت سیاسی و اقتصادی فرهنگی خود بود. دو سال از واقعه‌ی خونین خرداد 1342 سپری شده بود و شاه مخالفان سیاسی خود را با عناوین "ارتجاع سرخ و سیاه" می‌کوبید. ساواک از طریق دستگیری، شکنجه، تبعید و اعدام مبارزان شلتاق می‌زد و جوانان ایرانی - امثال گروه حنیف نژاد و احمدزاده و جزئی - نگران از سازش لیبرالیسم سیاسی نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی با "اعلیحضرت" در فکر سازوکارهای دیگری برای استمرار مبارزه بودند. شعله‌ور در هذیان مقاله‌گون خود به قصد اثبات وفاداری‌اش به همان مسوولیت‌های نان و آب‌داری که زمانی، اعلیحضرت سرمایه‌داری - به تعبیر مایاکوفسکی - در پیمان سنتو به او سپرده بود، مانند خروس بی‌محلّی و بی‌آن که ضرورتی در میان باشد از زمانی یاد می‌کند که "شاملو هروئین را ترک کرده و با عشق آیدا زنده‌گی دوباره‌یی از سرگرفته." (پیشین، ص: 73) من کاری به ترک مخدر و سایر مسایل شخصی شاملو ندارم و معتقدم در این سال‌ها شاملو به لحاظ دور شدن از میدان مبارزه‌ی اجتماعی و خلوت‌گزینی و خاموشی دوران درخشانی را سپری نکرده است. شعله‌ور در جای دیگر از نوشته‌ی گسیخته‌ی خود ادامه می‌دهد که: "[شاملو] در اوایل زنده‌گی شعری خود و در زمانی که تعهد اجتماعی و سیاسی او بر مهارت تغزلی‌اش برتری داشت..." ما در کتاب همسایه‌گان درد به اختصار موضوع تعهد اجتماعی شاملو را بررسی کرده‌ایم و اینک از باب تذکر فقط می‌گوئیم و می‌گذریم که شاملو حتا در واپسین شعرهای خود - نمونه را دفتر مدایح بی‌صله که برخلاف او هام جناب شعله‌ور هیچ ربطی به "اوایل زنده‌گی شعری"‌اش نداشته است - مثل همیشه متعهد به درگیری با مسائل اجتماعی باقی مانده است. لیبرال‌های ما به قدری دچار ضعف حافظه‌ی تاریخی هستند که حتا به گفت‌آوردهای مستقیم و بری از تأمل شاملو نیز توجهی نمی‌کنند. شاملو به جد معتقد بود:

« هنرمند باید عمیقاً متعهد باشد. بنده هنر بدون تعهد را دو پول ارزش نمی‌گذارم. برای این که خود من فکر می‌کنم عمیقاً متعهد هستم... » (قراگوزلو، 1382، ص: 84)

در همین کتاب زمانی که از دوره‌ی سه چهار ساله‌ی شعرهای عاشقانه‌ی شاملو می‌گذشتیم به این مدعای شاعر اشاره کردیم که « حتا در عاشقانه‌ترین شعرهای من نیز ردی از تعهد اجتماعی پیداست » اما چه کنیم که لیبرال‌ها می‌کوشند به شیوه‌ی تعهدزدائی از فرهنگ شعری، هنر شاعرانه را به ورطه‌ی "رُمانتیسیم قشنگ!" فرو کنند. در حالی که شاملو مصرانه بر آن بود:

« آرمان هنر اگر جغجغه‌ی رنگین به دست کودک گرسنه دادن و رخنه‌ی دیوار خرابه‌نشینان را به پرده‌ی تزئینی پوشاندن یا به جهل و خرافه دامن زدن نباشد، عروج انسان است... هر چند همیشه اتفاق می‌افتد که در برابر پرده‌ی نقاشی تجریدی یا قطعه‌یی شعر محض فاقد هدف از ته دل به مهارت و خلاقیت آفریننده‌اش

درود بفرستم بی گمان از این که چرا فریادی چنین رسا تنها به نمایش قدرت حنجره پرداخته و کسانی چنین نیازمند به همدردی را در برابر خود از یاد برده است دریغ خورده‌ام.» (پیشین ص: 85) افزون بر حاشیه‌هایی که سردمدار بافتن آن‌ها به قول شاملو «فرصت‌طلبی» است به نام خرمشاهی و همیشه تلاش می‌کند بعضی از خطاهای شاملو در «روایت حافظ شیراز» را به شاخی زیر چشم او تبدیل کند. این معرکه فقط بهمن شعله‌ور را کم داشت که او نیز به جمع آراسته شد. حضرت آتش پس از اظهار فضلی بی‌سروته و شتاب زده در مورد صحت کلمه‌ی «کمر» یا «گهر» در بیتهی از حافظ، فرموده:

«شاملو در چاپ اول کتاب «هوای تازه» اش با اندکی فروتنی خودش را با حافظ قیاس کرده بود:

نام اعظم آن چنان که حافظ گفت/ و کلام آخرین آن چنان که من می‌گویم.

ولی در آخرین چاپ همان کتاب، در همان بیت [!!] دیگر اثری از آن فروتنی به چشم نمی‌خورد:

نام اعظم که حافظ بود/ و کلام آخرین که منم...» (شهروند امروز، ص: 73)

زمانی شاملو در پاسخی کنائی به «شاه زاده رضا پهلوی» که در تعرض به سخن رانی برکلی مدعی شده بود «در این هفت هشت سالی که مسوولیت سلطنت به عهده‌ی من قرار گرفته است...!!» به این مثل استناد کرده بود که در «مشنگی این پادشاهان همین بس که یکی را به ده راه نمی‌دادند می‌گفت به کدخدا بگوئید رخت خواب مرا بالای پشت بام بیاندازد!» حالا حکایت جناب شعله‌ور است. ایشان بهتر است برای پرت نشدن خواننده ابتدا روایت درست و حسابی و مستندی از شعرهای شاملو به دست دهد و بعد به کین خواهی حافظ برخیزد. البته من چاپ اول و آخر «هوای تازه» ی شاملو را ندیده‌ام و همین اندازه می‌دانم که تکه شعر یاد شده [بیت!] ربطی به هوای تازه ندارد و در مجموعه‌ی ابراهیم در آتش آمده و شکل صحیح اش نیز چنان که شعله‌ور گفته است، نیست. شاملو در شعری به نام «واپسین تیر ترکش، آن چنان که می‌گویند» سروده:

«... اسم اعظم

آن چنان

که حافظ گفت

و کلام آخر

آن چنان

که من می‌گویم.» (ص: 737)

این شعر در چاپ نخست ابراهیم در آتش (سال 1352) به همین صورت در صفحه‌ی 19 آمده و در مجموعه‌ی «موسسه‌ی انتشارات نگاه» نیز منتشر کرده و ویراستار آن شخص شاملو بوده، باز هم به همین صورت ثبت شده است و دست کم 16 سال پس از آخرین شعرهای مجموعه‌ی «هوای تازه» شکل بسته.

چه باید کرد؟ لیبرال‌های وطنی ما حافظه‌ی سالمی هم ندارند. آنان را به حال خود رها می‌کنیم تا در جهان زالوپرور سرمایه‌داری «ماه بلند را دشنام» گویند. کاری که پیش از ایشان، پیران‌شان – امثال احسان نراقی- چنین کرده بودند. در افق بحران‌هایی که گریبان سرمایه‌داری و ایده‌نولوژی سیاسی آن (نئولیبرالیسم) را گرفته شام دولت این جماعت اندک نیز فرا رسیده است.

ما برای خاموش کردن سرمایه‌داری و ایادی آتش مبارزه می‌کنیم.

Mohammad.QhQ @ Gmail.com

بعد از تحریر

دوست ندیده‌ام بصیر نصیبی، کارگردان مولف و برجسته، طی مقاله‌گونه‌ی مفید و شفاف نظر احمد شاملو را درباره‌ی اصلاح طلبان دو خردادی تدوین و منتشر کرده است. بنگرید به سایت سینمای آزاد.

([http://www.cinemaye\\_azad.com](http://www.cinemaye_azad.com)) پی‌نوشت: 1. در این باره بنگرید به کتابی از همین قلم تحت عنوان «ظهور و سقوط بنیادگرایی» (افغانستان)، 1386، تهران: قصیده سرا.

2. در جریان کنفرانس برلین محمود دولت آبادی در پشت تریبون قرار می گیرد و به غوغا کننده گان التماس می کند آرام بگیرند و اجازه بدهند تا اصلاح طلبان و لیبرال هائی همچون یوسفی اشکوری، عزت الله سبحانی، اکبر گنجی، علوی تبار و مهرانگیزکار و... در آرامش سخن بگویند. تو را به خدا آخر و عاقبت نویسنده های مملکت ما را بنگر! سرپیری شده اند، ناظم کلاس بازار قصابان نهضت آزادی و خودباخته گانی از قماش جلائی پور! سوگ مندانه علی رغم تمام تذکرات ما و قول دولت آبادی، در ماجرای انتخابات دهم ریاست جمهوری (خرداد 1388) وی آلت دست ستاد تبلیغاتی میرحسین موسوی شد.

3. باز هم سیمین بهبهانی که در همان مجله و در دفاع از شعرهای مثلاً «مناسبتی» شاملو گفته است: «مسلم هر شاعری که با اجتماع خودش سر و کار دارد، نمی تواند بی توجه باشد نسبت به وقایع زمان خودش و راحت از کنار آن ها بگذرد. ولی خوش بختانه این وقایع منحصر به یک سال و یک وقت نیستند و همیشه در جوامع استمرار دارند. یعنی آن وقایع که در زمان حافظ و سعدی اتفاق افتاده هنوز هم در این دوره و این زمان اتفاق می افتد و به همین دلیل ما هنوز از آن اشعار استفاده می کنیم...» (ص:90)

4. درباره ی حافظ شیراز به روایت احمد شاملو در این مجال نمی توان به نقد و بررسی آرای مخالفان پرداخت. همین قدر هست که از محمد قزوینی - غنی تا انجوی و نذیر احمد و خانلری و سایه و دیگران هر کسی که وارد تصحیح غزل های حافظ شده، ریشخند جماعتی را برانگیخته است. از فرصت طلبی و مهملات جناب خرمشاهی یکی هم این بود که در همین شماره ی «شهروند امروز» چنان برای تخریب شاملو گاز داده است که بدون هیچ ربطی ناگهان وسط معرکه پریده و از عکسی سخن گفته است که شاملو را در حال تعظیم به فرح پهلوی نشان می دهد! «حافظ نامه» هم می توانست روی جلد خود تصویری از خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی را رسم کند که در آن جناب حافظ جلوی تخت زن سوم شاه ابواسحاق تا کمر خم شده است. و یا آقای خرمشاهی که برای دریافت جایزه ی کتاب سال در برابر مهاجرانی کمرش خمیده است!! وقتی که تخم منتقد را ملخ سانسور می خورد لاجرم به جای بلینسکی آدم های هپروتی بیرون می زنند که... شرحش بماند!

مرداد ۱۳۸۹ - جولای ۲۰۱۰